

## فهرست

۱	.....	مقدمه
۱۹	.....	تأسیس یا احیا؟
۷۹	.....	حکمت مشرقی و حکمت اشراقی
۱۳۷	.....	عقل مغلوب.....
۱۸۱	.....	پایان فلسفه اسلامی در جانب غربی!
۲۱۹	.....	پدیدار اشراق و نور
۲۵۵	.....	عرفان فلسفی
۲۹۹	.....	آغاز پس از پایان
۳۴۱	.....	منابع
۳۴۶	.....	نمایه

## مقدمه

کتاب حاضر بررسی تطبیقی فلسفه سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ق) با اندیشه‌های فارابی، ابن سینا، غزالی، ابن رشد، ابن عربی و ملاصدرا است. تحلیل مبانی اندیشه از نخستین رهیافت‌های فلسفه تطبیقی است، زیرا سنجش فلسفی بدون التزام به مبانی آراء ممکن نیست. اندیشه سهروردی برای عرضه قرائتی عقلانی از خدا، انسان و جهان، در سنتی ظهور کرد که پیشینه آن بر جهان‌شناسی عقلی متمرکز بود و نماینده آن «حکمت مشاء» است. فلسفه اشراق، ضمن اشتغال بر نقد و ابداع، دومین حوزه فلسفی جهان اسلام است. فرهنگ فلسفی برآمده از این طرز تلقی از هستی، در «اشراق» توصیف شد که حاصل تأمل عمیق در نسبت انسان و هستی بود. سرشت چنین فلسفه‌ای ناظر به نظر عقلی و شهودی به انسان است.

فلسفه سهروردی ناظر به نوعی درک فلسفی از انسان است که نشان دادن تمایز آن از دیگر نظریه‌ها ضروری است. در این فلسفه، انسان موجودی ابدی است. سهروردی به دنبال آن است که بین او و توحید ارتباط برقرار کند و این امر به بررسی عقلانی برای رفع موانع تبدیل انسان به معنا احتیاج دارد. سهروردی برای وصول به این هدف، نظریه اشراق را مطرح کرد. انسان در فلسفه او عین ربط به توحید است. تجربه اشراق، امری انسانی است. این تجربه، بدون رهیافتی اصیل به نسبت فلسفه و انسان

نمی‌تواند متحقق شود. جهان‌شناسی عقلی و اشرافی سهروردی بخش قابل توجهی از تاریخ فلسفه اسلامی است.

فلسفه اشراق، ضمن کوشش برای فهم اندیشه‌های ابن سینا (۴۲۸-۳۷۰ ق) و فارابی (۲۶۰؟-۳۳۹ ق)، متضمن تلاش برای طرح تدوین الگویی برای هستی‌شناسی است. این الگو که امروزه با این عنوان شهرت یافته، در عرض دو حوزه مهم دیگر فلسفه اسلامی، یعنی حکمت مشاء و حکمت متعالیه است. شیوه متمایز این حوزه فکری، در وجه تسمیه آن مستتر است. اشراق، توصیف‌گر پیوستگی انسان، جهان و خدا بر اساس نظریه فیض دائم است. این فیض از عالی‌ترین مرتبه هستی نزول می‌کند. سهروردی برای تمایز اندیشه خود از نوافلاطونیان و نیز تقریر نظریه فیض و صدور در فلسفه اسلامی، نیاز داشت تا فلسفه اشراق را به گونه‌ای توصیف کند که با دیگر حوزه‌های فکری تفاوت اساسی کند.

بررسی تطبیقی فلسفه سهروردی نیازمند طرح پرسش‌هایی از چیستی این فلسفه است. کنش حاصل از این مخاطب، ساختار مفهومی اندیشه فلسفی ایران و اسلام را متحول کرد. فلسفه اشراق، حاصل تلاش مؤسس آن برای بررسی نقادانه حکمت مشاء است که طلایه‌داران آن فارابی و ابن سینا به عنوان برجسته‌ترین حکیمان مسلمان هستند. فلسفه سهروردی طرز تفکری نوین در سنت فلسفی رایج در عالم اسلام است. سهروردی فلسفه اشراق را به نقد و بررسی حکمت مشاء هم اختصاص داد. این توجه به گونه‌ای است که بعضی از مفسران معاصر فلسفه اشراق در تقسیم موضوعی نوشته‌های سهروردی، تعدادی از آن را ناظر به حکمت مشاء دانسته‌اند.

هدف سهروردی از توجه به ادوار نخستین فلسفه اسلامی، ایجاد حلقه اتصالی تاریخی میان عهد خود با فلسفه فارابی و ابن سینا است. زیرا از نظر او مسائل و مباحث فلسفه، چنان که در حکمت مشاء مطرح شده بود نیاز به تفسیری خارج از آن حوزه داشت. تفسیر اشرافی فلسفه ابن سینا نشان داد که سهروردی اندیشه خود را از جایی آغاز کرد که حکمت مشاء به نهایت

رسیده بود. فلسفه سینوی نیاز اساسی به چنین تداومی داشت و بدون آن، به کمال خود نائل نمی‌شد. عنصر توصیف‌گر فلسفه اشراق، ناظر به آغاز فلسفه اسلامی، یعنی حکمت مشاء بود. سهروردی بخشی از فلسفه خود را مصروف بررسی نقادانه حکمت مشاء کرد که شاخص‌ترین نماینده آن ابن سینا بود. بخشی از پرسش‌های سهروردی مسبوق به درک او از تاریخ است.

البته سهروردی تمام کوشش خود را صرف بررسی حکمت مشاء نکرد، بلکه بخشی از عمر کوتاه خود را به طرح و اثبات اندیشه‌های جدید خود اختصاص داد. فلسفه اشراق، دارای دو جنبه اصلاح و ابداع است، اصلاح نسبت به حکمت مشاء، و ابداع نسبت به طرح حوزه‌های جدید اختصاص یافت. او کوشش خود را به این دو بخش مهم اختصاص داد. در بخش نخست نشان داد که در سنت فلسفی رایج در عالم اسلام تفکر می‌کند. در بخش دوم نیز هستی‌شناسی خود را مطرح کرد. سهروردی بیش از همه مرهون و متأثر از فارابی و ابن سینا است. فلسفه، آینده‌نگر است و ارمغان سهروردی برای انسان دیروز و امروز، فلسفه اشراق است. امروزه این فلسفه نیاز اساسی و از ملاک‌های عقلی در الهیات و فلسفه است.

فلسفه‌ای که فارابی تأسیس کرد و با تلاش ابن سینا به اوج رسید با تلاش سهروردی در قرون میانی تاریخ فلسفه اسلامی احیا شد. هدف غایی فلسفه سهروردی مانند دیگر فیلسوفان مسلمان، توحید است و او فلسفه اشراق را طریق وصول به آن دانست. این فلسفه، حوزه‌ای انضمامی به فلسفه اسلامی محسوب نمی‌شود بلکه نتیجه طبیعی و استمرار آن است. فارابی بیش از دیگر فیلسوفان مسلمان در تمایز فلسفه اسلامی از یونان تلاش کرد. توجه او به سیر اندیشه فلسفی در آن عهد تا اندازه‌ای همراه با غفلت از تفکر فلسفی در شرق بود. او گرچه از شرق فلسفی برخاسته بود اما دل در گرو فلسفه یونان داشت و این مواجهه کاملاً منطقی بود. او برای تأسیس فلسفه اسلامی نیاز به شناخت دقیق اندیشه‌های سقراط (۳۹۹-۴۶۹ ق.م)، افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) و ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م)

داشت. رابطه فلسفہ و دین در عہد وی اہمیت یافت و برای تقریب دین و فلسفہ تلاش فراوان کرد.

میراث فلسفی فارابی متمرکز در حکمت مشاء نشد. تلاش او برای استمرار اندیشہ فلسفی حتی تا روزگار کنونی قابل بررسی است. در این میان رویکرد سہروردی به فارابی قابل تأمل است، وی برغم آن کہ نام فارابی را در نوشته‌های خود نیاورد، اما نمی‌توانست منکر تلاش‌های فلسفی او شود. فلسفہ اسلامی بدون فارابی، غیرقابل تصور است. سہروردی با طرح فلسفہ اشراق، صورت دیگری از فلسفہ فارابی را مطرح کرد. این صورت جدید، فلسفہ اشراق نام دارد. سرشت فلسفی این مقطع از تاریخ فلسفہ اسلامی، شہودی است. عبور از مفهوم به واقعیت، و صیوروت در اندیشہ وجود، به گونه‌ای کہ بعدها در حکمت متعالیہ ظہور یافت، شاخصہ اصلی آن است. فارابی در تمام ادوار این فلسفہ، حضور دارد. موضع‌گیری نسبت به فلسفہ او درک اندیشہ وجود نزد فیلسوفان پس از وی را ممکن می‌کند. فلسفہ اشراق سہروردی را نیز باید از این دیدگاہ در نظر گرفت.

سہروردی افزون بر نسبتی کہ با فارابی برقرار کرد، قصد احیا فلسفہ وی را ہم داشت و این اہتمام، تلاش او را متفاوت با ابن سینا کرد. فلسفہ اشراق، صورت تازه‌ای از فلسفہ فارابی نیست بلکہ ضمن قبول این صورت، اہتمام به احیا آن است. نقد مبتنی بر کلام اشعری و محدود ماندن آموزہ‌های فلسفی حکمت مشاء در قلمرو مفهوم‌گرایی، موجب طرح پرسش‌های جدید شد و فلسفہ اشراق، برای بررسی و پاسخ به این پرسش‌ها ظہور کرد، زیرا بیش از یافتن پاسخ برای آن پرسش‌ها، نیاز به دفاع و احیا داشت. سہروردی ضمن ابراز اہتمام به استمرار اندیشہ فلسفی، کوشید جهان دیگری در پیش چشم فلسفہ نمایان کند. بخشی از این جهان، حکمت و فلسفہ ایران باستان بود کہ جز اندک التفات ابن سینا به آن، جزء میراث فراموش شدہ بود.

رویکرد فارابی به دین، فلسفی است. او به دنبال این بود کہ نسبت جهان‌شناسی این دو قلمرو را مشخص کند. بعلاوہ، قصد داشت تا از این

طریق، بنیان عقلی دین و فلسفه را هم معلوم کند. قید «اسلامی» در ترکیب «فلسفه اسلامی» در واقع مدیون تلاش وی است. با این که نوشته‌های او دلالت بر این انگیزه می‌کند، اما بیش از همه مقام تاریخی وی از این اهتمام خبر می‌دهد. عهد و زمانه فارابی با دیگر حکیمان مسلمان فرق می‌کند. تأثیر تفکر او در تمام طبقات حکیمان مسلمان هویدا است. بصیرت فلسفی فیلسوفان در رویکرد به دین، نمی‌توانست بدون تلاش وی ادامه یابد. در این رویکرد، تفاوت او با سهروردی به طرح اخلاق و فضیلت ایرانی در فلسفه، با التفات به حکمت خسروانی آغاز شد. اهتمام سهروردی منجر به احیا این حکمت شد. حکمت خسروانی بیش از آن که نوعی تفسیر فلسفی و عقلی از هستی باشد، صبغه‌ای اخلاقی و عرفانی دارد.

سهروردی رویکرد شناخت‌شناسی فارابی را به مسئله فیض دست کم نگرفت. الگوی فلسفه اشراق در تفسیر عقلانی و اشراقی هستی بر این اساس استوار است. وی ضمن درک غایت سخن فارابی، تلاش کرد تا نظریه اشراق را جانشین آن کند. این رویداد، آغاز طرح دیگری از هویت فلسفه اسلامی بود. فلسفه اشراق جنبه‌های عینی و ذهنی اشراق را از منظر فلسفه بررسی کرد. سهروردی بدون استفاده از دانش منطق به این مهم دست نمی‌یافت. هنوز نسبت منطق و فلسفه اشراق به طور عمیق بررسی نشده است. سهروردی مدعی است منطق مشائیان را خلاصه کرده است. در مجموع نوشته‌های او، حجم منطقیات قابل توجه است. مع‌هذا منطق وی شبیه فارابی است هرچند نتایج حاصل از آن متفاوت است.

دست یافتن به طرح کلی و زمینه‌های تمایل به اشراق در فلسفه فارابی خالی از صعوبت نیست. بعدها فلسفه ابن سینا این مشکل را برطرف کرد. حکمت مشاء با فارابی آغاز شد و توسعه بعدی آن به اهتمام ابن سینا صورت گرفت. سیر معکوس از فلسفه ابن سینا به فلسفه فارابی، به منزله بازگشت از تفصیل به اجمال است. فلسفه اشراق نیز با چنین سیری، از ابن سینا به فارابی رفت. لذا نمی‌توان بدون تفسیر ابن سینا درکی صحیح از

اندیشہ فارابی داشت. اگرچه سہروردی تنها ابن سینا را نماینده مشائیان مسلمان می‌داند، ولی این سخن به معنای اعراض وی از فارابی نیست. فلسفہ فارابی در درک افق فلسفہ کمک شایان توجهی به سہروردی کرد. پس از فارابی، تنها ابن سینا بود که الہیات فلسفی را متمایز از کلام کرد و آن را تداوم بخشید. پس از ابن سینا الہیات و اندیشہ فلسفی همگن شد، امری که سہروردی نیز توجه کامل به آن داشت.

الہیات فلسفی با ابن سینا آغاز شد و در قرون میانی تاریخ فلسفہ اسلامی با ظهور فخررازی و خواجه نصیر الدین طوسی، فلسفہ به وحدت با دانش کلام متمایل شد. اما اندیشہ‌های سہروردی مانع از تبدیل الہیات ابن سینا به کلام شد. وی ساختار ایمان را از منظری فلسفی و با طرح مسئلہ حضور تبیین کرد. این تحویل کافی بود تا تمایز کلام و فلسفہ همچنان باقی بماند. اهتمام سہروردی به دفاع از الہیات حکمت مشاء، مسبوق به این انگیزہ بود کہ تنها برهان فلسفی، قادر به رفع تجربہ شک در الہیات مبتنی بر جدل است. از این رو تنها در عہد سہروردی «تالہ» به عنوان اصطلاح فلسفی متداول شد، امری کہ به نوبہ خود مسبوق به کوشش او برای تداوم به حکمت مشاء سینوی بود. فلسفہ اشراق در ظهور تاریخی خود، سیر علی فلسفہ اسلامی را تغییر داد، امری کہ سرانجام به نحو کامل در حکمت متعالیہ ملاصدرا پدیدار شد.

تعیین مبدأ جهان‌شناسی اشراقی دشوار است، هرچند نشانه‌هایی از آن در نوشته‌های ابن سینا دیده می‌شود. سہروردی مؤسس این اندیشہ است اما نمی‌توان سهم عمدہ ابن سینا را نادیدہ گرفت. تحلیل غایی الہیات اشراقی با فلسفہ ابن سینا، به ویژه آثار و اندیشہ‌های سال‌های پایانی عمر وی آغاز شد و سہروردی به تمایل «مشرقی» فلسفہ ابن سینا توجه کرد. اشراق، عرفان نیست و نمی‌توان آن را مقولہ‌ای فلسفی ہم دانست. فہم آن، نیازمند بررسی دقیق درک سہروردی از هستی است. اشتیاق او به طرح مسئلہ اشراق از توجه به اهمیت مشرق در فلسفہ ابن سینا نشأت گرفت. مسئلہ

اشراق، از وجوه تمایز فلسفه اسلامی با حکمت یونان است. در عهد میانی فلسفه اسلامی، وضعیّت تفکر مسبوق به پرسش‌های ناظر به معرفت اشراقی بود زیرا مابعدالطبیعه مشاء را در نیل به شهود منهای عرفان عقیم می‌دید. اندیشه فلسفی ابن سینا نیاز داشت تا قلمرو عقل را در درک هستی معلوم کند اما این نیاز، با ظهور فلسفه اشراق پاسخ داده شد. البته نمی‌توان به ابن سینا و حلقه شاگردان وی خرده گرفت، زیرا آنان بیش از آن که به دنبال تفسیر جهان باشند، تلاش کردند تا نهاد اندیشه فلسفی را استوار کنند و این کوشش به درک فلسفی جهان منجر شد و حکمت مشاء را کمال بخشید. با وجود این، نیاز به گسترش آن در فلسفه اشراق آشکار شد. الگوی هستی‌شناسی اشراقی سهروردی برون‌رفت از حکمت مشاء محسوب شد.

با توجه به تفسیر سهروردی از معنای فلسفی اشراق دیگر نمی‌توان ابن سینا را فیلسوف مشائی محض دانست. تمرکز شهودی ابن سینا و رهیافت او به مسئله اشراق، این ادعا را اثبات می‌کند. بدون تفسیر سهروردی امکان درک عمیق از اشراق ابن سینا ممکن نیست. سهروردی وامدار اشراق سینوی است و تلاش کرد افق ناگشوده مشرق و اشراق را در فلسفه ابن سینا پدیدار کند. تأثر سهروردی از ابن سینا بیش از همه در نوشته‌های فارسی سهروردی مشهود است. آثار تأویلی او بیانگر نوع فهم وی از نوشته‌های رمزی ابن سینا است. بدینسان ظهور فلسفه اشراق بیش از هر چیز مرهون تلاش ابن سیناست. وی مسئولیت بزرگی بر عهده سهروردی گذاشت. آموزه‌های سهروردی نیز در آغاز با توجه به تمایل اشراقی ابن سینا آغاز شد اما به مرور از آن متمایز گردید.

فلسفه اشراق مسبوق به آموزه‌های مشائیان نیست، سهروردی تلاش خود را در این زمینه معطوف به کاهش اشتراک با آنان کرد. هرچند ابن سینا همیشه برای او یک استثنا به شمار می‌آمد و تلاش می‌کرد تا ابن سینا را متمایز از دیگر مشائیان به حساب آورد. این انگیزه سهروردی مسبوق به